

به نام خدا

رد پای دوست

داستان‌های کوتاه و گفته‌های بزرگان

برای

تقویت و آراش روحیه

(جلد نخست)

گردآوری و نویسنده:

مهدی قریب چوبری

انتشارات پارس هخامنش

رشت ۱۳۹۰

سرشناسنامه	فرب چوبری، مہدی، ۱۳۹۹
عنوان و نام پندآور	ردیای دوست مہدی فرب چوبری
مشخصات نشر	رشت پارس هخامنش، ۱۳۹۰ -
مشخصات دلاوری	ج ۱
شابک	دوره ۲، ۰۱ ۵۹۲۲ ۶۰۰ ۹۷۸ ۰۳ ۵۹۲۲ ۹۷۸
دادداشت	کتابنامه
میدرجات	ج ۱: داستان های کوتاه و گفته های بزرگان برای تقویت و آرامش روحیه
موضوع	داستان های کوتاه فارسی قرن ۱۴ مجدوعه ها
موضوع	مکتب گویی ها و گریته گویی ها
ردیف ملی کتاب	۱۳۹۰، ۴۴۴، PIR۴۴۴۹۰
رده بندی دیویی	۸۱۳۴۲۰۸
شماره کتابشناسی ملی	۲۳۸۱۳۸۸



انتشارات پارس هخامنش، رشت، خیابان سطره
 فاکس: ۳۲۴۴۹۶، تلفن: ۳۲۴۰۶۸۹

نام کتاب: ردیای دوست
 مؤلف و گردآوری: مہدی فرب چوبری
 ناشر: پارس هخامنش
 قطع: رقعی
 نوبت چاپ: اول
 چاپ: اول ۱۳۹۰
 چاپ: راستین
 حروفچینی کامپیوتری: هنر و اندیشه
 تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
 قیمت: ۶۰۰۰ تومان

کلیه حقوق چاپ و نشر این اثر برای ناشر محفوظ است.

به نام خدا

یادداشت گردآورنده

سرایت انسان‌ها سرشار از نیکی‌هایی است که در نهان انسان منتظر فرصت و شرایط مناسب برای آشکار شدن می‌باشد.

در اینجا داستان‌هایی است که با نگاه پاک در بلوغ یک صمیمیت محض جاری می‌شوند و تحولی شگفت در انسان به وجود می‌آورند. آنچنانکه این رود در سیر خود پلی‌دیاها و ناپاکی‌ها را می‌شوید و با خود می‌برد.

گردش اتمام ححنه‌هایی از زندگی بزرگان دارد که همه پند است و اندرز. فراز و نشیب‌ها، خوشی‌ها و دردمنا، حیران و وصال و... در زندگی به شکل‌های گوناگون نمایان می‌شوند. جایی شمس می‌آید و آتش بر جان و خرمین مولانا می‌زند، او راه کمال در پیش می‌گیرد و به اینجا می‌رسد. یکی از خواب‌چهل ساله بیدار می‌شود. آن یک با دیدن رقص مرکز درویشی به خود می‌آید و از هفت شهر عشق می‌گذرد. یکی هم از بی‌وفایی و فراقی بار شکوه می‌کند و در زندگی تغییر مسیر می‌دهد و... همدی اینها بهانه‌ایست برای وصال. من فکر می‌کنم و بر این باورم که باید مدام به سوی نیکی‌ها گام برداشت و به سوی شرافت تا ذره‌ای از شهد وصال را چشید و لذت آن را احساس کرد.

همیشه علاقه‌ی وافری به جمع‌آوری و یادداشت نکته‌های آموزنده و ضرب‌المثل‌ها، داستان‌های کوتاه، اشعار از کلاس درس مدرسه و دانشگاه، مجلات و روزنامه‌ها، کتب، سخنرانی‌ها (رادیو و تلویزیون، دوستان اهل نظر) داشتم. اما هرگز بر این باور نبودم که روزی چنین توفیقی حاصل شود تا اینها را به چاپ برسانم. به همین سبب منابع و اسامی نویسندگان برخی از مطالب و داستان‌ها را یادداشت ننموده و به خاطر ندارم. پس در این کتاب از همدی کسانی که داستان‌ها و مطالب آنان بی‌نام و نشان باقی مانده پژوهش می‌طلبم و تمامی این نوشتار را تقدیمشان می‌نمایم.

مهدی قریب جویری

فهرست

۸	دو راهب.....
۹	فرشته‌ی بیکار.....
۱۱	مرد خسیس.....
۱۳	زندگی زیباست.....
۱۵	حاصل درخت کاشته نشده.....
۱۷	کوچک زرنگ‌تر از نادر.....
۱۹	سنگتراش.....
۲۱	مرد خوشبخت.....
۲۳	حلاج و کرک.....
۲۳	پیرمرد عاشق.....
۲۶	انتخاب درست.....
۲۸	لنگه کفش.....
۲۹	نجات ستاره دریایی.....
۳۰	دو دوست.....
۳۲	هدیه سال نو.....
۳۳	شمع فرشته.....
۳۶	دوری از نادان.....
۳۷	خدایا چرا من؟.....
۳۹	مرگ دو بهلول!.....
۴۱	قصه چهار شمع.....
۴۳	نیکی برسان تا نیکی دریافت کنی.....
۴۵	شوخی پزشک مابانه.....
۴۶	هدیه.....
۴۸	معرفت.....
۴۹	پندی بیاموزیم از چشمهای کنده شده‌ی کرک.....
۵۰	حصار.....
۵۳	قلم یا کلنگ.....
۵۴	مرد روستایی.....
۵۵	مسیر اعتماد به نفس.....
۵۷	ارزش واقعی.....
۵۹	پای بزرگ، قلبی بزرگتر.....
۶۱	داستان.....
۶۳	مظفرالدین شاه و بازدید دارالمجانین.....

۶۵	خانه
۶۶	رد پای خدا
۶۸	گاوچران
۶۹	بندگی ابلیس
۷۰	واقعاً چه چیزی مهم است
۷۳	مهمانی پروانه‌ها (عشقبازی)
۷۵	قلب ماسه‌ای
۷۷	راز زندگی
۷۸	مستان ایالت عشق
۸۰	سرم
۸۲	از دواج
۸۴	قلب آبی
۸۷	توزیع امید!
۸۸	ارتباط با خدا
۹۰	فقط برو!
۹۱	کیک مادر بزرگ
۹۳	در دنیا بودن وابستگی نیست!
۹۴	باور ذهنی
۹۶	اتحاد نه جدایی
۹۸	پذیرفتن ثواب حج با انفاق
۹۹	مشکلات زندگی
۱۰۱	به اندازه فاصله زانو تا زمین
۱۰۳	توفیق توبه
۱۰۴	درس
۱۰۶	دنیا از آن خیال پردازان است
۱۰۸	راز خوشبختی
۱۱۰	راز موفقیت
۱۱۱	عجیب‌ترین امتحان دنیا
۱۱۳	دستان دعا کننده
۱۱۶	من و زهرا
۱۱۸	زیبایی
۱۱۹	عاشق
۱۲۰	امید
۱۲۱	ویلون زن
۱۲۳	واسطه

۱۲۵.....	تاجر میمون.....
۱۲۶.....	درس مهم.....
۱۲۹.....	ایمان واقعی.....
۱۳۰.....	خبر تار.....
۱۳۲.....	درسی بزرگ از یک کودک.....
۱۳۳.....	آرزوهایی که حرام شدند.....
۱۳۶.....	آهنکشی که خود را وقف خدا کرده بود.....
۱۳۸.....	جراح قلب و تعمیر کار.....
۱۴۰.....	دلیل شکرگزاری.....
۱۴۰.....	ملک الشعرا برای ناصرالدین شاه.....
۱۴۲.....	شرایط میهمانی.....
۱۴۳.....	نسب و حسب.....
۱۴۴.....	دل نوشته‌ها.....
۱۴۶.....	وقتی دختری پنج ساله بودم و پدرم برای آخرین به جبهه اعزام شد.....
۱۴۸.....	معجزه بسم‌الله.....
۱۵۰.....	دعا.....
۱۵۲.....	هدیه تلاش.....
۱۵۴.....	اصل موضوع.....
۱۵۵.....	کودکی که بزرگ بود.....
۱۵۷.....	بهشت و جهنم.....
۱۵۸.....	کنفوسیوس.....
۱۵۹.....	یک لاله سرخ توی دشت.....
۱۶۰.....	موقعیت.....
۱۶۱.....	داستانی برای اندیشمندان.....
۱۶۲.....	دندان‌پزشک.....
۱۶۳.....	من و پدرم.....
۱۶۵.....	شکارچی طماع.....
۱۶۷.....	لغزش.....
۱۶۸.....	نکته.....
۱۶۹.....	کم بینی و حسادت.....
۱۷۱.....	همیشه کسانی که خدمت می‌کنند را به یاد داشته باشید.....
۱۷۳.....	شادی.....
۱۷۳.....	منابع.....

دو راهب

دو راهب در راه زیارتگاهی به قسمت کم عمق رودخانه‌ای که مخصوص تردد مردم بود، رسیدند. کنار رودخانه دخترکی را دیدند که لباس‌های پر زرق و برقی به تن داشت و کاملاً واضح بود که نمی‌دانست چکار کند، چون آب رودخانه بالا آمده بود و او نمی‌خواست لباس‌هایش کثیف شود. یکی از راهبه‌ها بی هیچ مقدمه‌ای او را بر کول گرفت، از رودخانه گذراند و در آن سوی رودخانه روی زمین خشک گذاشت. سپس راهبه‌ها دوباره راه خود را در پیش گرفتند. اما پس از ساعتی راهب دیگر شروع به گرفتن ایراد کرد و گفت: «شکی نیست که لمس کردن زنان کار درستی نیست، این کار خلاف احکام رهبانیت است. شما چگونه به خودتان جرأت می‌دهید که برخلاف احکام رهبانیت عمل کنید؟» راهبی که دخترک را بر دوش خود حمل کرده بود لحظاتی بدون این که سخنی بر زبان براند، راه پیمود و سرانجام در جواب او گفت: «من یک ساعت قبل او را از کولم به زمین گذاشتم، شما چرا هنوز دارید حملش می‌کنید؟»^۱



اگر می‌خواهی اندوهگین نباشی، حسود مباش. «نوشیروان»
خود را فدا کنیم، بهتر است تا دیگران را نابود
سازیم. «هاتما گاندی»
آن که از قضاوت می‌ترسد، از عدالت ترسیده است. «تاگور»
حتی تظاهر به شادی نیز برای دیگران شادی بخش
است. «چارلی چاپلین»
یار اگر نادان باشد، تنهایی خوش‌تر است.

۱- کنفیلد، جک و کارک ویکتور هسن، «سوپ جوجه برای روح»، ج ۱، ص ۱۸۴.